

ثوابت انكار ناپذير

(آنچه انكارش اهانت به عقل است)

شيخ الاسلام ابن تيميه

ثوابت انکار ناپذیر (آنچه انکارش اهانت به عقل است)	عنوان کتاب:
شیخ الاسلام ابن تیمیہ	تألیف:
بخش تألیف و ترجمہ سایت عقیدہ	مترجم:
فتاوی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری	تاریخ انتشار:
www.aqeedeh.com کتابخانہ عقیدہ	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانہ عقیدہ دانلود شدہ است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعهٔ موحّدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این کتابچه ترجمه قسمتی از کتاب بزرگ و معروف فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می باشد.

سوال:

ناچار انسان باید به قوانین کلی شرعی آگاه باشد تا جزئیات را به قوانین کلی برگرداند تا طبق علم و عدل تکلم کند و بداند فلان چیزی حکم آن بر کدام کلی تطبیق می شود و گر نه در نادانی و جهل و ظلم می ماند و فساد عظیمی تولید خواهد شد، مردم درباره ی تصویب و تخطئه مجتهدین و در داشتن و نداشتن گناه برای کوشش کنندگان در مسائل اصول و فروع، مطالبی گفته اند و ما اصولی را که جامع و نافع باشد ذکر می کنیم. اصل اول: آیا هر کس می تواند به کوشش خود در هر مسأله ای که در آن نزاع است حق را بشناسد یا خیر؟ و هرگاه نمی تواند حق را بشناسد ولی به قدر وسع خود سعی کرد و به حق نرسید بلکه به چیزی معتقد شد که به نظرش آن حق است اما در واقع چنین نباشد آیا مستحق عقاب شدن هست یا نه؟ این اصل مسائلی است که در صدد بیان آنها هستیم. درباره ی این اصل صاحب نظران را سه قول است: یک عده اهل نظر، قول اول را گفته اند که خدای تعالی در هر مسئله ای دلایلی را گذاشته که هر کس کوشش و سعی نماید به قدر وسع خود امکان شناختن حق را دارد، و هر کس حق را نشناخت تفریط و یا تقصیر کرده و ناتوان نبوده، چه در مسئله ی اصولی باشد و چه در فروعی و این قول بین قدریه و معتزله و طایفه ای از اهل کلام مشهور است. قول دوم: این است که کوشش کننده گاهی تمکن از شناخت حق دارد و گاهی ناتوان است، لیکن اگر عاجز شد می شود

خدا جل جلاله او را عقاب کند، و یا عقاب نکند و این قول جهمیه و اشعریه و بسیاری از فقهای پیرو مذاهب اربعه می‌باشد. قول سوم: حتمی نیست که هر کس که اجتهاد و استدلال کند بتواند حق را بشناسد، (بخاطر توضیح بیشتر می‌گوییم: یعنی می‌شود به حق برسد و یا نرسد) و مستحق عقاب هم نیست مگر اینکه واجبی را ترک و یا حرامی را مرتکب شود، و این قول فقهاء و پیشوایان و گذشتگان و عموم مسلمین است. و این قول، صحیح از دو قول سابق را جمع نموده است. اصل دوم: آنچه گذشتگان و عموم گفته‌اند، اینست که عقاب آخرت برای عاصیان به ترک واجب و یا فعل حرام، دو شرط دارد: یکی آنکه قدرتی برای مکلف باشد و دیگر آنکه اتمام حجت شده باشد، و خداوند هیچ کسی را مکلف به چیزی نمی‌کند که از توان او خارج باشد. و ما مکرر ذکر کردیم که حکم مردم در ثواب و عقاب چگونه است و گفتیم که عقاب دوزخ از گناهکار به ده سبب از قبیل توبه و غیره ساقط می‌گردد. پس هرگاه حکم مجتهدین در جمیع امت چنین باشد، در حق اصحاب محمد ﷺ چگونه خواهد بود؟ و هرگاه ذم و عقاب از گناهکاران متأخر به واسطه‌ی اسبابی برطرف می‌شود پس درباره‌ی سابقین اولین از مهاجرین و انصار که مورد رضای خدا و ممدوح اویند، چگونه می‌باشد؟ ما اینجا کلام را بسط میدهیم و همه را آگاه می‌کنیم و می‌گوییم سخن کسی که خلفاء و سایر صحابه را مذمت می‌کند چه رافضه و چه غیر آنها، این بدگویی در عرض و آبروی ایشان است، و در اینجا برای خدا حقی است که متعلق به اوست که دوستی و دشمنی بندگان او بوده که مورد رضا و یا مورد غضب اوست، و حقی هم برای خود مردم است، و معلوم است که ما هرگاه در مورد کسانی که مقامی پایین تر از صحابه دارند، از سلاطین و علماء و مشایخی که چه در دانش و چه در امور دین با یکدیگر اختلاف کرده‌اند سخن بگوییم، و راجع به ایشان بحث کنیم، باید سخن ما به علم و عدل باشد نه از روی جهل و ظلم، زیرا در هر حال عدل برای هر کس واجب و ظلم حرام است و به هیچ

حالی مباح نمی‌شود، خدای تعالی در سوره‌ی نساء فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ [النساء: ۱۳۵]. که در این آیه حق تعالی به صیغه‌ی مبالغه ((قوام)) فرموده یعنی خیلی و بسیار قیام کننده از برای عدالت باشید اگر چه به ضرر خودتان هم باشد. و در سوره‌ی مائده فرموده: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [المائدة: ۸]. در این آیه خدای تعالی از بی عدالتی حتی درباره‌ی دشمن نهی نموده است. بنابراین، در مورد عداوت با مسلمان که موجب آن عداوت یا تأویل و یا شبهه و یا هوای نفس باشد چگونه خواهد بود؟! پس مسلمان سزاوارتر است که به او ظلمی نشود و در حق او عدالت شود. و اصحاب رسول الله سزاوارترین مردمانی هستند که با ایشان در قول و عمل باید عدالت شود، و عدالت چیزی است که تمام اهل زمین آنرا مدح نموده و اهل آنرا دوست می‌دارند، و ظلم چیزی است که به قبح و مذمت اهل آن همه اتفاق دارند. مقصود این است که در هر زمان و مکان برای هر کس و بر هر کس عدل مطلقا واجب است. و حکم به ما انزل الله علی محمد، عدل خاصی است و کامل‌ترین انواع عدل و بهترین آنست، و حکم به ما انزل الله، بر پیامبر ﷺ و اتباع او واجب است. و هر کس خود را ملزم به اجرای حکم خدا و رسول نداند کافر است و این حکم بما انزل الله بر تمام امت در نزاعشان در مورد امور علمی و اعتقادی واجب است. در سوره‌ی نساء فرمود: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹]. «هرگاه در موردی اختلاف نظر و کشمکش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

علی رضی الله عنه در مورد این آیه در کتاب منسوب به او ((نهج البلاغه)) نامه‌ی ۵۳ به مالک اشتر می‌نویسد: «الرد إلى الله الأخذ بمحكم كتابه والرد إلى الرسول

الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة». «منظور از مراجعه کردن به پیغمبر گرفتن حکم از محکّمات کتاب الهی است و منظور از رد کردن به پیغمبر گرفتن حکم از سنت متحد کننده‌ی پیغمبر است که موجب تفرقه نباشد». همچنین آن حضرت در خطبه‌ی ۱۲۸ در بیان آیه: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ می‌فرماید: «فردّه‌ی الله آن نحکم بکتابه ورده‌ی الی الرسول آن نأخذ بسنته» «رد کردن آن به خدا این است که مطابق کتاب خدا (قرآن) حکم کنیم و رد کردن به پیغمبر این است که به سنت پیغمبر ﷺ چنگ بزنیم».

پس اموری که بین امت مشترک است، در آنها فقط به کتاب و سنت باید حکم شود و احدی حق ندارد مردم را به قول عالم و یا امیری و یا شیخی و یا سلطانی ملزم کند در حالیکه پیامبر ﷺ فرمود: «قضاوت کنندگان سه طایفه اند، دو طائفه در آتش و یکی در بهشت است: آنکه حق را بداند و به آن قضاوت کند در بهشت است. و آنکه حق را بداند و بر خلاف آن قضاوت کند در آتش، و آنکه به نادانی برای مردم قضاوت کند نیز در آتش است» و هرگاه به علم و عدل حکم شود پس اگر اجتهاد کرد و به ثواب رسید برای او دو اجر، و اگر خطا رفت یک اجر است، چنانکه در صحیحین از پیغامبر ﷺ روایت شده است. حال هرگاه در منازعات بین مومنین واجب باشد که با علم و عدل عمل شود و در مورد نزاع به خدا جل جلاله و رسول ﷺ رجوع گردد، پس این عمل درباره‌ی صحابه که ممدوح خدا می‌باشند واجب تر است. ولی رافضیان درباره‌ی صحابه راه عناد و تفرقه را پیش گرفته اند، و نسبت به بعضی در دوستی از حد تجاوز کرده و نسبت به بعضی دیگر در دشمنی غلو کرده اند. و تمام این از تفرقه و گروه‌گرایی است که خدا و رسول او از آن نهی کرده‌اند.

خدای تعالی در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۵۹ فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]. «کسانی که آیین خود را پراکنده

ساختند، و به دسته‌های گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنها نداری!». و در سوره‌ی آل عمران فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾ یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ﴿۱۰۶﴾ [آل عمران: ۱۰۵-۱۰۶]. «و مباحثید مانند آنان که پراکنده شدند و پس از آنکه روشنگریها برایشان آمد اختلاف ورزیدند، و اینان عذابی بزرگ [در پیش] دارند * روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد».

در اینجا ابن عباس گوید: آنان که صورت‌هایشان سفید است اهل سنت و آنان که صورتشان سیاه است اهل بدعت می‌باشند. (خدای تعالی کسانی را که دسته دسته شده و هر دسته شیعه و پیرو کسی شده و تفرقه انداختند و از بزرگان خود مانند خدا اطاعت می‌کنند، مشرک خوانده و در سوره‌ی روم فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فِرْحُونَ ﴿۳۲﴾ [الروم: ۳۱]. «و از مشرکان نباشید * از [همان] کسانی که دینشان را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند. هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خرسندند» و همچنین حق تعالی نصاری را که دانشمندان دینی خود را ارباب گرفته اند مشرک خوانده و در سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ [التوبة: ۳۱]. یعنی: «غیر از خدا احبار (دانشمندان دینی) و رهبان (تارکان دنیا) خود و مسیح ابن مریم را ارباب خود گرفتند، در صورتیکه به آنان دستور داده شده بود که فقط خدای یگانه را بندگی کنند، معبودی جز او نیست. خدا از آنچه آنان شریک او می‌سازند منزّه است». پیرامون این آیه و کیفیت عبادت عوام نصاری در برابر کشیشان، احادیثی وارد شده و در آنها می‌گوید که: مردم برای احبار و رهبان نماز نخوانده و روزه نمی‌گرفتند، ولی شرکشان از این جهت بود که احبار و رهبان برای

آنان چیزهایی را حلال می‌کردند و آنان هم آنرا حلال میدانستند، و وقتی چیزهایی را حرام می‌نمودند، آنان نیز آنرا حرام می‌دانستند و لذا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبده وإن كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس» یعنی: «هر کس به سخن گوینده‌ای گوش دهد بندگی او را کرده است، پس اگر گوینده سخن خدا را بگوید شنونده خدا را بندگی نموده و اگر گوینده از ابلیس سخن گوید گوش‌کننده بندگی ابلیس را نموده است». و نیز در حدیث صحیح است که پیغمبر ﷺ فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» بنابراین مسلمانان در اختلافات خود اول باید به کتاب خدا رجوع کنند چنانکه فرموده: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰]. «و در هر چیزی که در آن اختلاف پیدا کنید، حکمش به خداوند احاله می‌گردد». و حکم خدا را پیدا کرده اختلافاتشان را رفع نمایند، و پس از استقصاء و تفحص در قرآن، اگر باز مبهمی وجود داشت و اختلافشان رفع نشد، پس باید به سنت رسول ﷺ مراجعه نمایند چنانکه فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. پس اولین مرجع برای رفع اختلاف کتاب خدا یعنی قرآن می‌باشد و پس از قرآن، سنت رسول ﷺ می‌باشد، متأسفانه علمای ملت ما برای رفع اختلاف به قرآن مراجعه نمی‌کنند) و در صحیح مسلم از پیغمبر ﷺ روایت است که فرمود: «خدا برای شما سه چیز را پسند کرده، که او را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید، دیگر اینکه همه به ریسمان او (قرآن) چنگ زیند و متفرق نشوید، و دیگر اینکه والیان امر را نصیحت کنید»، و خدای تعالی ظلم به مسلمین را چه زنده باشند و چه مرده حرام نموده و خون و اموال و عرض و آبرویشان را محترم شمرده است. و در صحیحین از رسول خدا ﷺ آمده که در حجة الوداع فرمود: «خون شما و اموال شما و عرض و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز شما، در این شهر شما در

این ماه شما، آیا رسانیدم؟ آگاه باشید شاهد به غایب برساند، و چه بسا مبلغ (کسی که به او سخن می‌رسد) بهتر بفهمد نسبت به سامع و کسی که از پیامبر ﷺ سخن را مستقیم شنیده باشد» و خدای تعالی در سوره‌ی احزاب فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الدحزاب: ۵۸]. یعنی: «آنان که مؤمنین و مؤمنات را بدون اینکه کاری کرده باشند اذیت کنند به تحقیق متحمل بهتان و گناه بزرگ و روشنی شده‌اند». پس آن کس که مؤمنی را چه زنده و چه مرده بدون گناهی که موجب اذیت باشد آزار دهد، داخل این آیه خواهد بود و رسول خدا ﷺ فرمود: «الأمانة في الميت أن يستر عورته ويستر شينه». و آن کس که اجتهاد کرده و کمال کوشش خود را در کتاب و سنت مصروف داشته گناهی بر او نبوده و اذیت او بدون جهت است. و آنکه گناهی کرده و توبه نموده و یا خدا او را بسبب دیگری آمرزیده بطوری که عقابی بر او نمانده، پس اذیت او بدون جهت و به غیر ما اکتسب می‌باشد خدای تعالی در سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ و همچنین حق تعالی در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۱۰ دستور داده که مؤمنین در دعای خود چنین بگویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰]. یعنی: «خداوندا، ما و برادران دینی ما را که پیش از ما ایمان آوردند بیمارز و در دلهای ما کینه‌ای نسبت به مؤمنین قرار مده». و در حدیث صحیح است که «ذکر آنچه در باره‌ی برادرت که او آنرا خوش ندارد غیبت است»، عرض شد اگر چه در او باشد؟ فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد غیبت کرده‌ای و گر نه تهمت است». پس هر کس کسی را به آنچه که در او نیست وصف کند تهمت زده است، پس چگونه میتوان درباره‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ نسبت‌های ناروا داد؟! و کسی که بگوید مجتهدی عمدا ظلم و یا عصیان کرده یا مخالفت کتاب و سنت

نموده در حالیکه چنین نباشد بهتان زده است، و اگر چنین باشد غیبت کرده است. لیکن در مواردی غیبت جایز است و خدا آنرا مباح نموده مثل اینکه بر وجه قصاص و داد خواهی باشد، و یا آنکه در آن برای مصلحت دینی حاجتی باشد، و یا برای نصیحت مسلمین باشد، پس آنکه از باب قصاص است مانند گفتار مظلوم شکایت کننده، که می‌گوید فلانی مرا زده و یا حق مرا و یا مال مرا گرفته، و مانند اینها که خدای تعالی در سوره‌ی نساء فرموده: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾ [النساء: ۱۴۸]. یعنی: «خدا بدگویی آشکارا را دوست نمیدارد مگر آنکه به او ظلم شده باشد». این آیه درباره‌ی کسی نازل شده که قومی او را مهمان کردند ولی به او اکرامی نکردند؛ زیرا اکرام ضیف واجب می‌باشد، چون حق او اداء نشد حق داشت که شکایت علنی کند. اما آنچه برای مصلحت دینی است مانند فتوی خواستن هند دختر عتبه زوجه ابوسفیان که در حدیث صحیح است که به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ابوسفیان بخیل است به من آنچه برای من و اطفالم کافی باشد نمیدهد. پیغمبر ﷺ به هند فرمود: «به قدر کفایت خود و اطفال از مالش بگیر». پس رسول خدا ﷺ بر او انکار نکرد و قول او را زشت نشمرد، زیرا از جنس مظلوم بوده است. و اما آنچه بر وجه نصیحت باشد مانند قول رسول ﷺ به فاطمه بنت قیس زمانی که درباره‌ی خواستگاره‌ایش مشورت کرد و گفت ابوجهم و معاویه مرا خواستگاری کرده اند؟ فرمود: «اما معاویه بی چیز است مالی ندارد، و اما ابوجهم عصای خود را از گردن خود بر نمی‌دارد - یعنی زنان را کتک می‌زند- با اسامه ازدواج کن» که در مورد مشورت باید حقیقت را گفت. و همچنین هرگاه کسی مشورت نمود که با چه کسی معامله کند؟.

و نصیحت و خیر خواهی واجب است اگرچه با او مشورت هم نکرده باشد، چنانکه رسول خدا ﷺ سه مرتبه فرمود: «دین نصیحت است، عرض کردند برای که؟ فرمود: برای خدا، و برای کتاب او، و برای رسول او، و برای ائمه‌ی مسلمین و برای

عموم مردم). و هم چنین اگر کسی غلطی را در روایت رسول خدا ﷺ وارد ساخته و یا عمدا بر او دروغ بسته، و یا بر عالمی دروغ ببندد و یا در مسأله‌ای از مسائل علمی و عملی رأی غلط دهد اهل علم باید غلط و دروغ او را بیان و برملا کنند، و جلوی گمراهی مردم را بگیرند، پس در این مورد هرگاه انسان از روی علم و عدالت سخن گوید، و قصد او نصیحت باشد، خدا به او ثواب می‌دهد خصوصا در موردی که کسی دعوت به بدعت کند که بیان بدعت او برای مردم واجب و دفع شر او مهمتر از دفع شر هر راهزنی است. و حکم آنکه با اجتهاد خود در علم و دین رأی دهد حکم امثال او از مجتهدین است، گاهی خطا رفته و گاهی به ثواب رسیده است. و گاهی دو مردی که با زبان و یا با دست اختلاف دارند هر یک معتقد است که ثواب با اوست و گاهی هر دو خطا رفته و مورد آمرزشند، چنانکه نظیر این در بین صحابه وجود دارد. و لذا از منازعات ایشان چه از اصحاب ﷺ باشند و چه از تابعین باید خودداری نمود چون دو مسلمان در قضیه‌ای نزاع کرده و گذشته‌اند و به آیندگان مربوط نیست. و آیندگان حقیقت و واقع امر گذشته را نمی‌دانند و اگر سخنی بگویند، بدون علم و بدون عدالت است، و اذیت ایشان را بدون حق در بر دارد. و اگر شناسا شوند که هر دو طرف گناهکار و یا خطاکار بوده‌اند، باز ذکرشان بدون مصلحت راجحه جایز نیست و از باب غیبت مذموم خواهد بود، و رسول خدا ﷺ نیز فرمود مردگان خود را بد نگویند و فرمود از آنان به نیکی یاد کنید بنابراین غیبت به هیچ وجه جایز نیست خصوصا اصحاب رسول رضوان الله علیهم که حرمت ایشان بزرگتر و قدرشان بالاتر و آبرویشان بالاتر است، و از فضایلشان بخصوص و یا به عموم آنقدر ثابت شده که برای غیر ایشان ثابت نیست. پس سخنی که در آن دم ایشان بر آنچه بین خودشان بوده گناه بیشتری دارد.